



22 فیوری 2016



داکتر سید عبدالله کاظم

به یاد نویسنده و شاعر آواره افغان - "شیون کابلی"

«ز قفس، مرغ به هر جا که رود بوستان است»

درست سی سال از مرگ سردار محمد رحیم ضیائی متخلص به "شیون کابلی" می گذرد. او سالها قبل به حیث یک "شهزاده افغان" در یک سرزمین بیگانه یعنی "اتحاد شوروی - روسیه" که بعدها به اشغال و تنش پرداخت، از منتهای مجبوریت مهاجر شد و در عالم حرمان با فقر و رنج دوری از وطن زیست و از بخت بد در زمان قدرت ستالین و در انهای جنگ جهانی دوم بنام یک خارجی به زندان رفت و مدتی را در در سرمای سوزان تبعید گاه "گولاک ها" در "سایبریا" گذشتاند. داستان زندگی این شهزاده افغان بس دراز است و ناله های او در فراق وطن که در قالب اشعار گیرا و پر از شکایت روزگار سروده شده، همه داغ نامه هایی اند که خواننده را سخت زیر تأثیر میگیرند و گاهی هم حالت حرمان زدگی و اشک را به چشم جاری می سازند.

نویسنده و دانشمند محترم جناب ولی احمد نوری با نشریک کتاب زیر نام "سردار محمد رحیم ضیائی - شیون کابلی" شرحی مبسوطی در باره زندگی نامه و نمونه اشعار این شاعر شوریده وطن، یک خدمت با ارزش و ستودنی انجام داده که قابل یاد آوری و قدردانی میباشد. این کتاب که در سال 2003 در 232 صفحه بوسیله "انجمن فرهنگ افغانستان - انتشارات بامیان در شهر لیموز - فرانسه به چاپ رسیده و یک نسخه آنرا مؤلف گرامی حین سفر خود به کالیفورنیا برایم اهداء فرموده اند، اینک حین نوشتن همین چند سطر جلو چشم نامنم قرار دارد.

سردار رحیم ضیائی نه تنها یک شاعر، بلکه به حیث یک شهزاده افغان شاهد گرم و سرد حوادث روزگار در کشور خود نیز بود که کتاب خاطرات خود را درباره رویداد های تاریخی افغانستان به قید قلم آورده و به حیث یک سند مهم تاریخ معاصر کشور به یادگار مانده است. این کتاب زیر عنوان "برگهای از تاریخ معاصر وطن - خاطرات سردار محمد رحیم ضیائی" اساساً به زبان روسی نوشته شده و بعداً توسط محترم غلام سخی غیرت به دری ترجمه گردیده و بار اول در سال 1987 بوسیله مرکز نشراتی "فضل" در پشاور در 121 صفحه به چاپ رسیده است، جمعاً دارای یازده بخش میباشد که بخش اول از دوره امیر عبدالرحمن آغاز و بخش اخیر با شهادت اعلیحضرت محمد نادر شاه پایان می یابد.

محترم غ.س. غیرت - مترجم کتاب در مقدمه خود مطالبی نوشته که اقتباس آن میتواند در شرح حال ونشیب و فراز زندگی این شهزاده افغان که تا پایان عمر ناگزیر در روسیه اقامت گزید، روشنی مختصر اندازد:

غیرت می نویسد: «تقریباً بیست و پنج سال پیش [از تاریخ نشر ترجمه کتاب - کاظم] یکی از کارمندان انستیتوت شرق شناسی شوروی اسنادی را درباره تاریخ معاصر افغانستان جهت مطالعه مؤقتاً بدسترس ما گذاشت. این اسناد به زبان روسی نوشته شده بود، ولی در آن زمان چون جوان بودیم، علاقمندی جدی به مسائل تاریخی و تحلیلی نداشتیم، همین که به مطلبی آشنا می شدیم، برای ما بسنده بود. آن مرد شرق شناس اوراق خود را از ما پس گرفت، لکن خاطره آن همیشه

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې دليکنيزې ښې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

در ذهن ما زنده بود. در آن وقت او در مسکو زندگی میکرد و می شد با او ملاقات نمود و حتی به جزئیات بیشتری آگاهی یافت که چنین نشد. امسال در یکی از شماره های مجله "یونوست" (جوانی) چاپ شوروی داستان های کوتاه نویسنده شوروی "لف رازگون" چاپ گردید، در آن جمله داستانی بود زیر عنوان "شاهزاده". لف رازگون که در سال 1937 زندانی شده بود، در یکی از اردوگاه های سایبرییا با "شهزاده افغان" به گفته خودش آشنا میشود و داستان این آشنائی را می نویسد... نویسنده نام و هویت شاهزاده را به دست نمیدهد و همچنان از سرنوشت بعدی او آگاهی ندارد.»

مترجم کتاب در ادامه مقدمه می افزاید: «چندی پیش در یک محفل عروسی در "تبلیسی" پیرامون حوادث سالهای پایان 1930 در شوروی صحبت به میان آمد... زنی سر سفیدی که روبروی من نشسته بود، اظهار داشت: "من این شاهزاده را می شناختم، او کاکا رحیم بود. اکنون پسر و دخترش در تبلیسی زندگی میکنند". همان بود که با دخترش که از زن سوم سردار رحیم بود بنام "مانانا" - شرق شناس و پسرش مجید - محصل فاکولته طب دیداری حاصل شد. مانانا اشعار سردار رحیم را که با تخلص "شیون" می نوشت، به من نشان داد و درباره احساسات عمیق وطن پرستانه اش به درازا سخن گفت و چون در باره یادداشت های تاریخی سردار رحیم یاد آوری نمودم، مانانا اظهار داشت: "آخرین نسخه آن نزد من است و اگر تعهد کنی که چاپ میشود، به تو میدهم.»

غیرت راجع به معرفی مختصر سردار رحیم در مقدمه کتاب می نویسد: «سردار محمد رحیم خان فرزند محمد عمر خان فرزند امیر عبدالرحمن خان به قول خودش در سال 1902 م در شهر کابل به دنیا آمد. از مکتب حبیبیه فارغ التحصیل شده و نزد استادان هندی و ترکی زبانهای انگلیسی، هندی و ترکی را فرا گرفت. همچنان زبان و ادبیات عربی را آموخت و در ادبیات و علوم متداول وارد بود. از سال 1923 تا 1927 در "امام صاحب" [ولسوالی] حاکم بود. سپس به تجارت پرداخت. به گفته همسرش که اکنون در مسکو زندگی میکند، سردار رحیم در وقت سقوط حکومت امانی و بقدرت رسیدن امیر حبیب الله کلکانی به اتحاد شوروی رفت و چون نادر خان پادشاه شد، به کابل آمد و گویا مناسبات شان [با نادر شاه - کاظم] تیره گشت، سردار رحیم در سال 1339 برای همیشه به شوروی رفت. تا سال 1937 در مؤسسات علمی و تولیدی آسیای میانه کار میکرد. در همین سال زندانی گردید و تا سال 1943 در اردوگاه ها و زندان های مختلف بسر برد. در سال 1953 به مسکو آمد و در انستیتوت شرق شناسی به کار پرداخت. در همان جا در سال 1954 با خانم زیبای روسی - گرجی به نام "الکساندرا" عروسی کرد.»

در ادامه مقدمه آمده است که: «سردار رحیم بتاريخ 15 فیروزی 1987 در مسکو درگذشت و بنا بر وصیت خودش او را در حوضیه مسلمانان در تبلیسی دفن کردند. آخرین آرزویش این بود که در زیر صخره یی در کوهستان وطن ب خاک سپرده شود. سردار رحیم خان پدر میرمن پروین - هنرمند پیش کسوت میهن ما و مردی وطن پرست بود. او شعر می گفت، آواز می خواند، انواع آلات موسیقی به خصوص رباب را به نیکوئی می نواخت. بر علاوه زبانهای ملی دری و پشتو، به زبانهای انگلیسی، هندی، ترکی، عربی و روسی وارد بود و با رجال و شخصیت های ادبی و فرهنگی کشور ارتباط داشت.»

مترجم در پایان مقدمه خود می نویسد: «در این مجلد زیر عنوان "برگ هایی از تاریخ معاصر میهن ما" نوشته های تاریخی او را که از روسی ترجمه شده است، در معرض قضاوت هموطنان می گذارم. بگذار این نمونه سزاوار ستایش، خامه بدستان کشور را الهام بخشد تا رویداد های خونین و بزرگ دوران خود را بنویسند و به نسلهای آینده به یادگار گذارند. غلام سخی عبرت.»

درباره محتوای کتاب باید گفت که این کتاب در هربخش مطالب دلچسپ و قرین به واقعیت های تاریخ معاصر کشور را بطور مختصر طوری ارائه کرده است که شاید در کمتر کتاب دیگر به آن صراحت بیان شده باشد. طور نمونه یکی دو متن را از آن کتاب اقتباس و خدمت تقدیم میدارم:

د پانوی شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

در بخش اول (صفحه 5) مؤلف کتاب راجع به اوضاع کشور حین ورود امیر عبدالرحمن خاکن به کابل می‌نگارد: «امیر عبدالرحمن خان که ده سال در تاشکند، سمرقند و بخارا در مهاجرت بسر می‌برد، از تاشکند به عزم تصرف تاج و تخت عازم افغانستان گردید. هنگامی که عبدالرحمن خان قدرت را بدست گرفت، ناگزیر گردید در برابر فئودال‌هایی که از حکمرانان گذشته و فعلی اطاعت نمی‌کردند، مبارزه بی‌امان را به راه اندازد. در مناطقی که حکمرانان فئودالی تسلط داشتند وحشت، خود سری اخلاقی و بربریت حکمفرما بود. به گونه‌ی مثال یکی از فئودال‌های محلی به حدی ظالم بود که دستور میداد سر رعیتی را در حضورش از تن جدا نموده و در آتش بریان کنند. افزون بر آن بسیاری از فئودالها از انگلیس رشوت می‌گرفتند و علیه ایجاد یک حکومت قوی مرکزی در افغانستان مقاومت می‌کردند.»

نماینده انگلیس که آماده ترک افغانستان بود، در دومین ملاقات خود در باغ "شهرآرا" در کابل غیرمستقیم از امیر خواست تا: «به دوستان انگلیس در افغانستان مساعدت نماید». رحیم ضیائی می‌نویسد: «امیر میدانست که اگر تمام این دوستان جاسوس نباشند، اکثریت آنها یا ایجنت یا دست‌نشانده انگلیس اند. عبدالرحمن خان که مرد زیرک بود، اظهار داشت که چون مدت درازی از افغانستان دور بوده است و میداد نسبت به "دوستان" جفایی برود، لذا بهتر است که انگلیس‌ها لست آنها را به وی بسپارد. بدین ترتیب امیر لست (دوستان) انگلیس را به دست آورد و در سالهای نخست سلطنت خود تقریباً همه آنها را از بین برد.» (صفحه 6 کتاب)

رحیم ضیائی در صفحه 101 کتاب خود در باره رژیم سقوی در یک جمله کوتاه، مطلب بسیار مهمی را بیان میکند و می‌نویسد: «زمانی که حبیب الله [کلکائی] در کابل به تخت نشست، بسیاری‌ها می‌فهمیدند که این یک چهره تصادفی در تاریخ کشور است که به کمک انگلیس‌ها مؤقتاً به قدرت رسیده است و به زودی تعویض میشود.»

در بخش ششم، صفحه 56 کتاب به ارتباط جنگ سوم افغان و انگلیس در محاذ جنوبی به سرکردگی سپه سالار محمد نادرخان چنین آمده است: «انگلیس‌ها در جبهه جنوبی به هیچ‌گونه فعالیت جدید نظامی نپرداختند، در مقابل عسکر افغانی کمترین مقاومت از خود نشان دادند. این امر یکی از عوامل موفقیت افغان‌ها در جبهه جنوبی بود. این "جنگ عجیب" انگلیس‌ها، بی‌گمان خواننده را در حیرت فرو می‌برد. بدین سبب نویسنده این یادداشتها [رحیم ضیائی] بیهوده نمیداند که به منظور اثبات ادعای خود از مقاله "متوند" که در مجله (د جمهوریعت عز) چاپ شده، استمداد بخواهد. در این مقاله متوند، نامه نادرخان به شاه ولیخان مورخ 30 می 1919 (26 شعبان 1337 قمری) در صفحه 18 تا 20، شماره 31 مجله، سال دوم، مورخ 22 اگست 1952 چاپ شده است». رحیم ضیائی متن متوند را اقتباس میکند و می‌نویسد: «پیروزی نادرخان از برکت یاری و مساعدت انگلیس‌ها (منظور تعاون مالی و روانی است) و برپایه پلان قبلاً طرح شده، بدست آمد" و سپس متوند ادامه میدهد: "اگر خوانندگان ما بدین سخن باور ندارند، در آن صورت نامه نادرخان را بخوانند و متن نامه را به شرح آتی می‌آورد" [قسمتی از متن نامه]:

"من به موفقیت کامل دست یافته‌ام و شمایان با آرامش خاطر کار خود را بکنید. طبق اطلاعات که در دست است، عساکر انگلیس به جنگ نمی‌پردازند و داوطلبانه از مواضع خود عقب نشینی مینمایند. وقت را از دست ندهید، از موقع استفاده کنید و بسوی وانه به پیشروی پردازید، هیچ‌گونه مقاومتی علیه شما نخواهد بود، به من اطمینان قطعی داده شده است. به هوشیاری و زیرکی شما باور دارم. هیچکس نباید از موضوع اطلاع یابد و بفهمد که شما بر آنجا و من درین جا کامیاب می‌شویم." [متن مکمل این نامه با استفاده از کتاب "نادرخان و خاندان او" در مقاله از این قلم تحت عنوان "نقش انگلیس‌ها در عروج و سقوط رژیم سقوی و پایه گذاری سلطنت محمد نادر شاه شهید"، قسمت سوم، صفحه 4، مورخ 10 جنوری 2016، منتشره افغان جرمن آنلاین درج گردیده است - کاظم]

رحیم ضیائی در کتاب خاطرات خود در صفحه 89 و 90 در باره علل برکناری سپه سالار محمد نادر خان از کار در داخل کشور و اعزام او به سفارت فرانسه می‌نویسد: «علت سبکدوشی نادرخان چنین بود: امیر امان الله اسنادی به دست

د پانوی شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په ځير و لولئ

آورد که ارتباط مستقیم نادرخان و برادرانش را با سرکردگان شورش منگل با اشخاص مانند ملا عبدالله لنگ [مشهور به ملای لنگ - کاظم]، برادرش عبدالرشید و نیز یکی از اقوام نادر خان یعنی عبدالکریم نواسه شیرعلی خان فرزند مدعی تخت و تاج افغانستان یعقوب خان که در راولپنڈی هند می زیست، ثابت می ساخت. در حقیقت این عبدالکریم بود که انگلیسها او را نزد قبایل منگل فرستادند، برای اینکه در جنوب کشور پایگاه مخالف با امیر امان الله را ایجاد کنند. در زمینه تعیین سرنوشت نادرخان، امیر امان الله نارضایتی سفارت شوروی را مبنی بر ارتباط نادر خان با بسماچی ها نیز در نظر گرفت. امان الله خان نادر خان را به کابل احضار نمود [از قطغن و بدخشان - کاظم] و برای این که وی را دور ساخته باشد، در عوض محمود طرزی که [از سفارت فرانسه - کاظم] به افغانستان آمده بود، در فرانسه سفیر ساخت.

این بود گوشه ای از کتاب خاطرات سیاسی و تاریخی سردار محمد رحیم ضیائی - شاعر دردمند "شیون کابلی" که سی سال قبل در عالم هجران و به آرزوی دیدار وطن در مسکو جان به حق سپرد. روحش شاد و یادش گرامی بادا.

در پایان مقاله غزلی را که این مرد وطن دوست در پایان عمر راجع به حال زار شهر مألوف خود - کابل ناشی از تهاجم قوای شوروی سروده است، به حیث نمونه کلام و حسن ختام این نوشته که به استقبال از قصیده معروف صائب تبریزی "خوشا عشرتسرای کابل و دامان کهسارش ... " تقدیم میدارم:

نبینم حال زار کابل و پژمرده گلزارش +++ بجای لاله و گل، می خلد در دیده ها خارش
ز شهر آرا نشانی نیست، غیر از توده خاکی +++ خدایا دوستان، هرگز نبیند حالت زارش
سرشک خلق جاری گشته در زیر پل مستان +++ جهان آرا لگد مال است زیر پای اغیارش
ز باغ و نغمه و بستان کوهدامن نشانی نیست +++ الهی پی شود دستی که بشکسته اشجارش
فداکاران و مردان رخت ازین شهر بر بستند +++ از آن همخانه و همراه گردیده است ادبارش
پریشانی و فقر و فاقه گشته توأم کابل +++ به سلطان زادگان افتاده تا فکر سرو کارش
الهی ! کور گردد چشم بدبینان شهر ما +++ خوشی هرگز نبیند هر که دارد فکر آزارش
مکن "شیون" ز وضع زار امروزش، بود روزی
نویسد همچو صائب شاعری، در وصف گلزارش

(غزل فوق برگرفته از کتاب: "سردار محمد رحیم ضیائی - شیون کابلی"، تألیف: ولی احمد نوری، صفحه 61)